



### صلح امام حسن علیه السلام

(۱)

آیا -چنانکه برخی از مورخان ادعا کرده‌اند- حسین بن علی علیه السلام با صلح برادرش امام حسن علیه السلام با معاویه، مخالفت کرد؟

با شهادت امام علی علیه السلام، مردم کوفه با فرزند شایسته آن حضرت، امام حسن علیه السلام به خلافت بیعت\* نمودند. آن امام پس از اندک مدتی که معاویه بن ابی سفیان (فرمانروای شام از طرف دو خلیفه قبلی) از فرمانبری سر باز زد، دستور تجهیز سپاه صادر فرمود. مردم نخست جوش و خروشی نشان دادند اما به دلایل چندی، حرارت مردم فرو نشست و امام در وضع دشواری قرار گرفت.

\* «بیعت عبارت از پیمان بستن به فرمانبری و طاعت است. بیعت کننده با امیر خویش پیمان می بست که در امور مربوط به خود و مسلمانان تسلیم نظری باشد و در هیچ چیز از امور مزبور با او به ستیز بر نخیزد و تکالیفی را که بر عهده وی می گذارد و وی را به انجام دادن آنها مکلف می سازد اطاعت کند خواه آن تکالیف به دلخواه او باشد و خواه مخالف میلش. و چنین مرسوم بود که هرگاه با امیر بیعت می کردند و بر آن پیمان می بستند دست خود را به منظور استواری و تأکید پیمان، در دست امیر می گذاشتند و چون این شیوه به عمل فروشنده و خریدار شبیه بوده است آن را «بیعت» نامیده اند که مصدر «باع» (خرید - فروخت) می باشد و مصافحه کردن با دستها بیعت نامیده شده است و مفهوم آن در عرف لغت و تداول شرع همین است.» (مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی)، ج ۱، ص ۴۰۰، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چ پنجم، ۱۳۶۶.

دسیسه‌های حزب امویان، گسیل جاسوسان شام و بدبین نمودن قبایل و مردم نواحی نسبت به سبط پیامبر، استفاده مؤثر از زر و سیم و خریدن بزرگان قبایل و کوفه توسط معاویه و... نهایت اینکه، عدم اطاعت، سست عنصری و تنبلی یاران امام، عرصه را بر آن حضرت تنگ نمود. همان سست عنصری و تنبلی که پدر بزرگوارشان را نیز در تنگنا قرار داده و آن حضرت بارها زبان به انتقاد از یاران خود گشوده بودند:

«... سوگند به خدا دوست دارم معاویه درباره شما با من داد و ستد کند مانند

داد و ستد صراف (که یک دینار طلا می‌دهد و ده درهم نقره می‌گیرد) او نیز ده نفر از

شما را از من بگیرد و یک نفر از لشکریانش را بدهد»<sup>(۱)</sup>.

به هر حال امام حسن علیه السلام در چنان وضعی گرفتار شدند که چاره را در صلح با معاویه یافتند. دلایل و براهین صلح امام بسیار آشکار و شفاف است اما متأسفانه عده‌ای تحلیلهای اشتباهی در مورد صلح امام ارائه می‌نمایند از جمله به این مورد توجه فرمائید:

«خلیفه جدید (امام حسن علیه السلام) با وجود انتساب به پدر شرافتمند بزرگوار

مانند علی علیه السلام مقابل زحمت اداره امور لشکری و یا مخاطره میدان جنگ، بیشتر در

حرم به فراغت می‌گذراند لذا از قوای مهیای چهل هزار تنی، فقط دوازده هزار تن را

پیش‌قراول به حدود جنگی فرستاد و بقیه را در پشت سر در مداین نگاه داشت و خود

در همانجا توقف کرده، اوقاتش را در باغها می‌گذراند و اندیشه داشت از اینکه بخت

خویش را در میدان جنگ آزمایش نماید، هنگامیکه این خبر دروغ را انتشار دادند،

جلودار قشون شکست خورده و از هم متفرق شدند، فوراً عراقیهای بی‌حمیت به

اردوی خلیفه ریخته و آن را غارت کردند حتی شخص او را که در نظر داشت مطابق

مصالح آنان با معاویه صلح کند، کوشش داشتند که دستگیر کنند. او از این پیشامد،

هراسان شده نامه‌ای به عجله دایر بر تسلیم خویش نزد معاویه فرستاد و نوشت که

۱. نهج البلاغه، فیض الإسلام، خطبه ۹۶ و نیز جهت مطالعه شرح خون دل امام از یاران خود رک: نهج البلاغه، خطبه‌های ۲۷، ۳۴، ۳۹، ۶۸، ۹۶، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۷۹، حکمت ۲۵۳. و نیز کتاب الغارات، محمد ابراهیم تقی کوفی، صفحات ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵ (ترجمه محمد باقر کمره‌ای، نشر فرهنگ اسلام، بی تاریخ، بی جا).

او از خلافت کناره گرفته و مدینه را برای اقامت خود اختیار خواهد نمود... (۱)».

باید توجه داشت که صلح، ناخواسته بر امام تحمیل گشت و حضرت جهت حفظ خون اهل بیت عترت و صحابه پاک و اندک شیعیان وفادار و امکان تداوم خط اصیل تشیع و... صلح با معاویه را پذیرفتند. در صورت برخورد نظامی، لشکر مُتَشَتَّت و درهم و برهم عراق در مقابل لشکر مجهز معاویه شکست می خورد و معاویه پیروز شده و به احتمال قریب به یقین، اهل بیت پیامبر و حسنین به اسارت می افتادند. در این صورت معاویه می توانست به انتقام قتل دائمی، برادر و پدر بزرگ خویش به دست امام علی علیه السلام، آن در امام بزرگوار را به قتل رسانده و ریشه تشیع را قطع کند.

معاویه ضمن ارسال نامه ای سفید که مهر کرده بود، از امام حسن علیه السلام درخواست نمود تمام شرایط خود را بنویسد که همه مورد قبول او هست (۲) و به نوشته «محمد بن ابی بکر انصاری»، در کتاب «جوهره» (تألیف به سال ۶۴۵ هـ.ق)، «معاویه همه شروط امام حسن علیه السلام را پذیرفت و نزدیک بود از شادی پر درآورد و پرواز کند (۳)». معاویه همه شروط را با خط خود نوشت و پای آن را مهر کرد و پیمانهای مؤکد و وعده های محکمی داد که همه آن را معمول دارد. سپس همه رؤسای شام را بر آن گواه گرفت و آنها نیز پای عهدنامه را مهر کردند (۴).

۱. تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، ج ۱، ص ۷۲۷ - ۷۲۸ (ترجمه فخر داعی گیلانی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ج ۲، ۱۳۶۳). مشابه چنین ادعاهای کذبی را می توانید از قول برخی مورخین مغرض در کتاب «زندگانی حسن بن علی»، نوشته باقر شریف القرشی، ج ۲، ص ۱۴۶ تا ۱۴۸ مطالعه کنید.
۲. تاریخ طبری، محمد جریر طبری، ج ۷، ص ۲۷۱۶ (ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲). الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۰۲۰ (ترجمه دکتر محمد حسینی روحانی، انتشارات اساطیر، تهران، ج اول، ۱۳۷۲) تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۶۴۱ (ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴)، مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۰۷.
۳. جوهره در نسب و شرح احوال علی علیه السلام و آل او، محمد بن ابی بکر انصاری تلمسانی معروف به بزی، ص ۲۸، (ترجمه دکتر فیروز حریری، انتشارات امیرکبیر، تهران، ج اول، ۱۳۶۱).
۴. الإمامة و السياسة، ابن قتیبه دینوری، ج ۱، ص ۲۰۰، به نقل از: اجتهاد در مقابل نص، علامه سید عبدالحسن شرف الدین، ص ۴۸۶ (ترجمه علی دوانی، انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی، تهران، بی تاریخ).

- جمع بندی نوشته‌های منابع تاریخی در مورد مقررات صلح چنین است:
۱. واگذاری خلافت به معاویه به شرطی که به کتاب خدا و سنت پیامبر و روش خلفای شایسته عمل کند.
  ۲. معاویه حق ندارد برای خود جانشین برگزیند و پس از او خلافت به حسن و بعد از او به حسین باید برسد.
  ۳. همه مردم در هر رنگ و نژادی که هستند از امنیت کامل برخوردار باشند.
  ۴. معاویه حق ندارد خود را امیرالمؤمنین\* بنامد.
  ۵. در حضور معاویه، اقامه شهادت نشود.
  ۶. معاویه به امیرمؤمنان علی علیه السلام دشنام ندهد.
  ۷. حق هر ذی حقی را به او برساند.
  ۸. شیعیان\*\* علی علیه السلام در هر کجا هستند در امان باشند و معاویه متمرّض آنها

\*. در مورد لقب امیرالمؤمنین، ابن خلدون توضیح جالبی دارد که خلاصه آن چنین است: «مردم بعد از بیعت با ابوبکر، او را خلیفه رسول الله می‌نامیدند و پس از ابوبکر، عمر را خلیفه رسول الله نامیدند و اگر این وضع ادامه می‌یافت این اضافات در آینده به فزونی می‌رفت و به زشتی منتهی می‌شد و بازشناختن آنها به سبب درازی اضافات دشوار می‌گردید. در آن روزگار، مردم فرمانروایان سپاه را به نام امیر می‌خواندند و امیر صفتی است مشتق از امارت. و مردم جاهلیت، پیامبر را امیر مکه و امیر حجاز خطاب می‌کردند و صحابه نیز سعد بن ابی وقاص را به لقب امیرالمسلمین می‌خواندند زیرا وی امیر لشکریان قادیسیه بود. یکی از اصحاب، عمر را «ای امیرالمؤمنین» خطاب کرد و مردم این لقب را پسندیدند و تصویب کردند و او را بدان خواندند. یا به قولی، پیکری خیر فتح بعضی از لشکریان را آورد و همین‌که داخل مدینه شد پرسید امیرالمؤمنین کجاست؟ اصحاب عمر که این ترکیب را شنیدند آن را نیکو شمردند و گفتند راست گفتی به خدای نام اوست، وی به راستی امیرالمؤمنین است و از آن پس وی را بدان خواندند و در میان مردم به منزله لقبی برای او تلقی گردید و آنگاه خلفای پس از وی این لقب را به وراثت از وی گرفتند و آن را نشانه‌ای از خلافت شمردند...» (مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۴۳۶ - ۴۳۵) در نظر شیعیان دوازده امامی، مطلق لقب امیرالمؤمنین اختصاص به امام علی علیه السلام دارد.

\*\* در مورد لفظ شیعه و اینکه به چه کسانی اطلاق می‌شود، در «الملل و النحل» چنین می‌خوانیم: «شیعه» یعنی پیرو)، و طایفه‌ای هستند که متابعت مرتضی علی رضی الله عنه کردند و به امامت و خلافت وی قائل شدند که به نص روشن یا پوشیده یا به وصیت ثابت است. اعتقاد کردند که خلافت از اولاد وی تجاوز نکند و اگر تجاوز کرده به ظلمی خواهد بود که غیری برایشان کرده یا به جهت تقیه که از آن

ادامه در صفحه بعد

نگردد.

۹. بین فرزندان مقتولینی که در جنگهای جمل و صفین جزء سپاهیان علی بوده‌اند، یک میلیون درهم تقسیم کند.

۱۰. موجودی بیت‌المال\* کوفه (یا عراق) را به حسن بن علی بپردازد و هر سال صد هزار درهم (و به قولی یک میلیون درهم) به او بدهد..

۱۱. هرگز به حسن و برادرش حسین و هیچ‌یک از خاندان پیامبر در آشکار و نهان ستمی نرساند و در امنیت هیچ‌یک از آنان در هیچ منطقه‌ای اخلال نکند<sup>(۱)</sup>

معاویه بعد از به دست آوردن خلافت و قدرت، به هیچ‌یک از شرایط صلح عمل ننمود. اگر معاویه به این شرایط عمل می‌نمود، صلح امام حسن رضی الله عنه عین پیروزی می‌بود و اندک مدتی بعد از صلح خلافت به اصل خود برمی‌گشت.

**ادامه از صفحه قبل:** حضرات شده گفتند امامت، معامله مصلحتی نیست که به اختیار مردم وابسته باشد و به نصب ایشان، امام تعیین شود، بلکه قضیه اصولی است و رکنی است از ارکان دین. و روا نباشد که حضرت رسالت پناه از آن تغافل فرموده و یا مهمل گذاشته یا به اختیار عامه سپرده باشد. و اتفاق دارند شیعه بر واجب بودن تعیین امام و بر آنکه به نص است و بر آنکه ثابت است که امامان از گناهان خرد و بزرگ واجب است که معصوم باشند...» (توضیح الملل، ترجمه الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم بن احمد شهرستانی، ج ۱ ص ۱۹۲، متوفای ۵۴۸هـ ق به تصحیح و ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، تهران، چ چهارم، ۱۳۷۳).

ابن خلدون نیز در مقدمه، ج ۱، ص ۳۷۷ و ۳۷۶ در مورد شیعه توضیحاتی مشابه می‌دهد. جهت توضیحات بیشتر راجع به شیعه، فرهنگ و تاریخ آن ر.ک: «تشیع»، سیری در فرهنگ و تاریخ تشیع، دایرةالمعارف تشیع، نشر سعید محبتی، تهران، چ اول ۱۳۷۳.

\* تحت عنوان بیت المال راجع به کلیه عایدات دولتی مسلمانان صحبت می‌شود و این عایدات عبارت است از: صدقه، اعشار(ده‌یک) اخماس(پنج یک) جزیه و چیزهای دیگر. اما بیت المال محلی بوده که هر مال مجهول المالکی که به دست مسلمانان می‌رسیده به آنجا می‌رفته و هر حقوقی که بایستی برای اداره امور مسلمانان مصرف شود از آنجا پرداخت می‌شده است. (تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۱، ص ۱۶۶ به بعد ترجمه علی جواهرکلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، چ ششم، ۱۳۶۹).

۱. جمع‌بندی شرایط صلح از منابع مختلف را در این دو کتاب ملاحظه کنید. «زندگانی تحلیلی پیشوایان ما»، عادل ادیب، ص ۱۱۲ - ۱۱۱ (ترجمه دکتر اسدالله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چ سوم، ۱۳۶۴) زندگانی حسن بن علی، باقر شریف القرشی، ج ۲، ص ۲۸۸ - ۲۸۷ ترجمه فخرالدین حجازی، انتشارات بعثت، تهران، بی‌تا.

سخن در بررسی صلح امام حسن علیه السلام موضوع اصلی این مقاله نیست و علاقمندان می‌توانند به کتبی که به صورت مبسوط در مورد صلح امام نوشته شده‌اند، مراجعه فرمایند<sup>(۱)</sup>.

### اعتراض یا مخالفت امام حسین علیه السلام

در برخی از کتب تاریخی، به موضوع اعتراض یا مخالفت امام حسین علیه السلام نسبت به صلح برادر بزرگشان اشاره شده مانند تاریخ ایران مرحوم دکتر عباس اقبال<sup>(۲)</sup>. در کتاب علی و فرزندان<sup>(۳)</sup> تألیف دکتر طه حسین در این مورد چنین می‌خوانیم:

«می‌گویند حسین بن علی با نظر برادر موافقت نداشت و به برادر اصرار کرده بود از صلح با معاویه خودداری کند و به جنگ ادامه دهد، ولی حسن نپذیرفت و گفت اگر مطیع نباشد، او را دریند خواهد کرد»<sup>(۴)</sup>.

در تعدادی از منابع اصلی تاریخ اسلام، موضوع اعتراض یا مخالفت حسین بن علی علیه السلام چنین بازگو گردیده است.

محمد جریر طبری مورخ معروف، متوفای ۳۱۰ هـ.ق می‌نویسد:

«در آن اثنا که حسن به مداین\* بود یکی از میان اردو ندا داد: بدانید قیس بن سعد

۱. از جمله: صلح امام حسن، راضی آل یاسین، ترجمه آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، انتشارات آسیا، تهران، ۱۳۴۵، زندگانی حسن بن علی، باقر شریف القرشی، تشیع در مسیر تاریخ، دکتر سید حسین محمد جعفری، ص ۱۵۷ تا ۲۰۶ (ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت‌اللهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چ چهارم، زمستان ۱۳۶۶).

۲. تاریخ ایران، پیرنیا و اقبال، قسمت ایران بعد از اسلام (انتشارات کتابخانه خيام، تهران ۱۳۶۲).

۳. علی و فرزندان<sup>(۳)</sup>، دکتر طه حسین، ص ۲۰۹ و ۲۱۹ (ترجمه محمد علی شیرازی، انتشارات گنجینه، تهران، چ پنجم، ۱۳۶۷).

\*. مداین یا چنانکه در آن روزگار به زبان سریانی گفته می‌شد، میداثا یعنی شهرها، مجموعه هفت شهر بود نزدیک به هم و در دو جانب دجله که آنها را «ماحوزه» و «ماحوزه ملک» می‌خواندند به اسامی: تیسفون، اسباینر، رومیگان، سلوکیه، زیندان، ساباط و ماحوزا. در مورد این شهرها و فتح آنها به دست مسلمین ر.ک: فتوح البلدان بخش مربوط به ایران، احمد بن یحیی البلاذری، ص ۲۵ و ۲۶ (ترجمه دکتر ادامه در صفحه بعد

(فرمانده پیش‌قراولان سپاه امام) کشته شد، بروید. و نیز گوید کسانی رفتن آغاز کردند و سرپرده حسن را غارت نمودند، چنانکه در باره فرشی که زیر خود داشت، با وی درآویختند، حسن برون شد و وارد مداین شد. «عثمان بن عبدالرحمان» نیز روایتی چنین دارد با این افزایش که گوید: حسن به معاویه درباره صلح نامه نوشت و امان خواست. وی به حسین و عبدالله بن جعفر (پسرعموی خود) گفت: به معاویه درباره صلح نامه نوشته‌ام. حسین گفت تو را به خدا قسم می‌دهم که قصه معاویه را تأیید و قصه علی را تکذیب نکنی. حسن به او گفت: خاموش باش که من کار را بهتر از تو می‌دانم<sup>(۱)</sup>. ابوالقاسم علی بن حسن معروف به ابن عساکر (متوفای ۵۷۱ هـ.ق) در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: «حسن به برادرش حسین گفت می‌خواهم به مدینه بروم و در آنجا اقامت گزینم و خلافت را به معاویه واگذارم زیرا فتنه‌ها به درازا کشید و خونها ریخته شد و پیوندها گسسته و مرزها ناآرامی یافت. حسین خشمگین شد و گفت: پناه به خدا، اگر پدرت را در آرامگاهش تکذیب کنی و سخن معاویه را بپذیری. حسن گفت: به خدا قسم هرچه گفتم با آن مخالفت کردی، به خدا قسم می‌خواهم که تو را در خانه‌ای بیندازم و درش را گل کنم تا اینکار تمام شود. حسین چون عصبانیت برادر را دید به نرمی گفت: «تو بزرگترین پسران علی و جانشین او هستی و ما پیرو اندیشه تو هستیم آنچه می‌خواهی بکن<sup>(۲)</sup>».

ابن اثیر (متوفای ۶۳۰ هـ.ق) در «الکامل فی التاریخ» می‌نویسد:

«حسن به برادر خود حسین و به عبدالله بن جعفر گفت من با معاویه درباره بستن پیمان آشتی، به نامه‌نگاری پرداخته‌ام. حسین به او گفت تو را سوگند می‌دهم که افسانه معاویه را تصدیق و داستان پدرت دروغ فرا ننمایی! حسن به او گفت:

ادامه از صفحه قبل: آذرتاش آذرنوش، انتشارات سروش، تهران، ج ۲، ۱۳۶۴) و نیز تاریخ ایران بعد از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۳۲۷ تا ۳۳۲ انتشارات امیرکبیر، تهران، چ پنجم، ۱۳۶۸.  
 ۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۱۴ - ۲۷۱۵.  
 ۲. تاریخ ابن عساکر، (تاریخ دمشق) ج ۴، ص ۲۱، به نقل از، زندگانی حسن بن علی، باقر شریف القرشی، ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳۰۳.

ساکت باش من در اینکار از تو آگاهترم<sup>(۱)</sup>».

حمدالله مستوفی قزوینی (متوفای ۷۵۰ هـ.ق) در تاریخ گزیده می‌نویسد:

«میان حسن و معاویه تنازع بود. آهنگ یکدیگر کردند. حسن صاحب تدبیر بود، دانست که بر دولت متزلزل اعتماد نباشد و بر متابعت اهل عراق وثوق نداشت. در اثناء این، مختار بن ابو عبید ثقفی اندیشه کرد که او را بگیرد و به معاویه دهد. حسن رضی الله عنه از غایت عقل پیش‌اندیشی کرد و با معاویه صلح کرد بر آنکه حکومت به معاویه باز گذارد و حسن با اهل بیت به مدینه رود و بیت‌العمال عراق آنچه موجود است او را باشد و «دارابگرد» فارس بر او مسلم باشد و لعنت بر علی<sup>(ع)</sup> را رفع کنند، معاویه این شرطها را قبول کرد... حسن بر او بیعت کرد، حسین قبول نمی‌کرد. حسن او را الزام نمود تا بیعت کرد<sup>(۲)</sup>».

ابن خلدون (متوفای ۸۰۸ هـ.ق) در کتاب تاریخش «العبر» می‌نویسد:

«چون حسن در مداین نزول کرد در میان لشکر شایع شد که قیس بن سعد کشته شده، مردم به هیجان آمدند و صفوف درهم ریخت و به خیمه‌های حسن حمله کردند و دست به غارت گشودند... به معاویه نامه نوشت و گفت که از خلافت کناره می‌گیرد... چون برادرش حسین و عبدالله بن جعفر آگاه شدند او را ملامت کردند، ولی او به سخنانش گوش ننهاد...<sup>(۳)</sup>».

دنباله دارد

۱. تاریخ کامل، ج ۵، ص ۲۰۲۰.

۲. تاریخ گزیده، ص ۱۹۸ (به اهتمام عبدالحسین نوائی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲).

۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۶۴۲ - ۶۴۱.